

## منظومه کردی کل<sup>۱</sup> و شیر

در مشرق شهرستان میاندو آب دهکده بی به نام «قلعه هلاکوخان»  
که آن را اختصاراً «قلعه<sup>۲</sup>» هم می گویند، وجود دارد.  
در نزدیکی آبادی مزبور روی قطعه سنگی پیکره کل و شیری  
که رو به روی هم ایستاده و حالت جنگی به خود گرفته اند بطور برجسته

---

۱- کل (kal) : نرینه حیوانات عموماً . گاو میش نر . فرهنگ معین،  
ج ۳، ص ۳۰۱۲ . در کردی بجهت این حیوان را در سال اول «پالاغ = pâlâh» ،  
در سال دوم «پارسال = pârâlh» ، در سال سوم «قاچاغ = qâcâ» می نامند.  
در سال چهارم اگر ماده باشد «هیوه‌ره‌ی بهر کهل = hevaray bar-kalh» و  
اگر نر بسا شد «که لیچه‌ی بهر کهل = kalhicay bar-kalh» ، در سال پنجم  
«هیوه‌ره‌ی بهر کهل» را «هیوه‌ره‌ی بزى = h. baze» و «که لیچه‌ی بهر کهل» را  
«که لیچه‌ی بزى = k. baze» ، در سال ششم «هیوه‌ره‌ی بزى» را «گامیش  
= gâ-meš» و «که لیچه‌ی بزى» را «کهل = kalh» می خوانند . «گامیش» را  
در سال اول که می زاید «بهك پالاغ» و در سال دوم «دو پالاغ» ... می گویند .  
«کهل» را در سال اول «بهك بهند» و در سال دوم «دو بهند» ... می خوانند .  
۲- در کردی قلعه را «قه‌لا = qalhâ» (بالام بزرگ) تلفظ می کنند .

حجاری شده است.<sup>۱</sup>

در مورد آن پیکره منظومه بسیار مشهوری در کردی وجود دارد که به نام «بیت کل و شیر» خوانده می‌شود و نگارنده قبلاً در چند جا به آن اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

در مورد سراینده این منظومه همگی متفق القول هستند که آن را بیت‌خوان مشهور «احمد حلوا» سروده است. گویند نامبرده روزی از آنجا می‌گذشته با دیدن پیکره کل و شیر چنان متقلب شده که خر و بار آن را که انگور بوده در بیابان رها می‌کند و منظومه خود را در مناظره دو حیوان تنومند و قوی هیکل می‌سراید.

عکسی را که در این مقاله ملاحظه می‌فرمایید همان پیکره کل و شیر است که آن را مرحوم عثمان یوسفی که به کتاب عشقی وافر و در تاریخ و باستان‌شناسی مطالعات زیادی داشتند به نگارنده مرحمت فرمودند و قویاً معتقد بودند که این پیکره تعلق به قبل از اسلام دارد

۱- نگارنده اخیراً تصمیم گرفت به‌دهکده نامبرده برود ولی در میان‌دوآب خبردادند که پیکره کل و شیر در ضمن کانال کشی سد نوروزمهر که در محل نوروزلو خوانده می‌شود به کلی در زیر خاک مدفون و ناپدید شده از این رو از رفتن بدانجا منصرف شدم. همان اشخاصی که با آنها گفتگو می‌کردم فاصله قلعه را تا میان‌دوآب بین پانزده تا بیست کیلو متر ذکر می‌کردند.

۲- رك به منظومه کردی مهر و وفا، ص ۲۲. و نیز رك به تحقیق در اوزان ترانه‌های کردی، ص ۷. (پایاننامه، سال ۱۳۳۷).

۳- رك به همین منبع بالا (مهر و وفا ص ۲۲).

و برای تأیید نظر خود به چند منبع و مدرك از جمله بهییکره‌های تخت جمشید که در آنها شیر از پشت به کل حمله کرده اشاره می‌نمودند<sup>۱</sup>.

خلاصه داستان اینک «کل» یاغی می‌شود و زیان می‌رساند. روزی يك دسته نوازنده دوره‌گرد که آنها را «لوتی»<sup>۲</sup> = loti می‌خوانند از راه می‌رسند، آنها شیری با خود همراه دارند.

اهل آبادی از لوتیان تقاضا می‌کنند که شیر را با کل به جنگ اندازه‌اندازند تا بلکه کل یاغی کشته شود و مردم از دستش خلاص شوند.

لوتیان با زدن دهل و سورنا در حضور اهالی آبادی دو حیوان قوی هیکل را به‌جان هم می‌اندازند ابتدا دو حیوان باهم مناظره جالبی را شروع می‌کنند بعد در يك لحظه شیر خود را بر پشت کل افکنده

۱- رك به کتاب تخت جمشید لوحه‌های ۲۰ و ۶۶ و ۶۹.

۲- سابقاً در روستاهای منطقه مکریان دسته‌هایی از نوازندگان دوره‌گرد وجود داشت که آنها را لوتی می‌گفتند، هر دسته از سه یا چهار نفر تشکیل می‌شد، آلت موسیقی آنها دهل و سورنا بود. حیواناتی (که از بچگی آنها را تربیت کرده بودند) نظیر بزغاله (اصطلاح کووری لوتیان *kuri lotiyân* در مورد کسیکه بازی و ادا و اطوار دریاورد هنوز هم باقی است) خرس و میمون (که غالباً اسم آن را فلفل می‌گذاشتند) حتی شیر با خود همراه داشتند که آنها را در برابر تماشاکنندگان با چوبدستی و تازیانه به حرکاتی وادار می‌کردند. لوتی‌ها بیشتر اهل افشار و چاردولی بودند. لوتیان گاهی نوجهایی نیز باخود همراه داشته‌که نمایشاتی می‌داده‌اند و آنها را «شه‌که‌روکه = *šakaroka*» می‌خوانده‌اند. اهالی رعبی از لوتیان در دل داشته و کمتر کسی جرأت می‌کرده که آنها را ناراضی بسازگرداند چه در غیر این صورت مورد هجو و شتم آنها واقع می‌شد. برای اطلاع بیشتر در مورد لوتیان رك به منظومه کردی شور محمود و مرزبانگان، ص ۱۷۰.

هرگونه مقاومتی را از او سلب می‌کند و او را درهم می‌شکند .  
 نگارنده دو روایت از بیت کمال و شیر در دست یکی را  
 آقای احمد شریفی در مهاباد از زبان امام سلطان شاه محمدی به سال  
 ۱۳۵۲ ضبط نموده و دیگری روایتی است که امام احمد لطفی برای  
 نگارنده در همان شهر بازگویی کرده است .  
 اینجانب به کرات شنیده بودم که بیت زیر در منظومه کل و شیر  
 آمده است :

سوادم نه‌بو به خو کمی که مال

سه‌نم خونده‌ره چه‌سه‌ت و سی سال

ترجمه فارسی :

سوادم نبود به حکم کمال - سه را خواندم هفت صد و سی سال  
 قبل از اینکه روایت امام احمد لطفی را ضبط کنم منتظر آمدن  
 بیت بالا بودم ولی آن ذکر نشد بعدها که آقای احمد شریفی روایت  
 مضبوط خودشان را فرستادند با خوشحالی مشاهده کردم که در روایت  
 ایشان بیت مزبور آمده است بهر حال اینک ملخصی از روایت امام  
 سلطان شاه محمدی را در اینجا نقل می‌کنیم و سپس به نقل روایت امام  
 احمد لطفی می‌پردازیم و ترجمه فارسی هر دو روایت را هم می‌آوریم<sup>۱</sup>.

۱- با مقایسه دو روایت در میان آنها دوازده سیزده مصراع مشترک و

نیمه مشترک دیده می‌شود .

ئەي پادشای کەریم ، ئەي پادشای کەریم

بە نیت قەسەم ژە حمان و ژە حیم

پادشای عدالت قاییم و موقیم

بۆ گوناھباران غەفور و ژە حیم

ژۆژینک چومە سەیری ژۆژنامەي قەدیم

سوژەي کۆھسار بە چاوی خۆم دیم

وەختی زوانیمە سوژەي کۆنە سال

سەرم لێ سوژما و بوم غەرقی خەيال

سەوادم نەبو بە حوکمی کەمال

سەنەم خۆندەوە حەوسەت و سی سال

کە ئێکی مەیدان بەور و نەژە شیر

تەزدەست و ئازا دژندە و دلیر

ئەي شیر پینم بلێ بە دل نەوازی

ئەتۆچی و کەل چی بون بە ھادبازی ؟

خاوەن زۆر و سام بە زوی جەنگەو

ئێستا چە کەن وە بان سەنگەو

من لە گەل تۆمە پادشای جانەور

لەتۆ دەپرسم گشت باس و خەبەر

ولام دەو بە ژاست و یەقین

ئەتۆچی و کەل چی بون بە ھادنشین ؟

به حوكمی ئەللاو فەلەكی بەركۆ<sup>۱</sup>  
 شیر هاتە ولام ، كەردی گوڤتوگۆ  
 ئەمن شیرینك بوم لە پەتری پۆتی<sup>۲</sup>  
 لە قەزوینی زا بۆم هاتن لۆتی  
 دەورەیان گرتم بە فیل و بە فەند  
 لە ملیان كەردم شێست ئالقی كەمەند  
 بەخسیریان كەردم بە زاو و تەگبیر  
 خستیانه ئەستۆم گوریس و زنجیر  
 منیان دەگێزا لە ولات و شاران  
 فەسل بە فەسل ، یابیز و بەهاران  
 سالیکی هاتم هەول بەهار بو  
 دنیا سەوز پۆش ، هەموی گولزار بو  
 ئەو وەختی من دیم ئەو خاستە شاربو  
 شاریکی گەورە هەتا دیبار بو  
 جەوشە و جەسار و بۆرج و تالار بو

- ۱- بەركو (barko) : قەبوس زین. «فرهنگ خال، ج ۱، ص ۱۵۷».  
 این واژه که در اینجا مطلق بلند از آن اراده شده در فرهنگ مهاباد تألیف شادروان  
 گیو موکریانی نیامده است .
- ۲- پەتری پوت ( patri pot ) : پترز بوردگ . در فارسی هم  
 «پتل پرت = petel-port» گفته شده رك به فرهنگ معین (اعلام) ج ۵ ، ص  
 ۳۳۳ ، و آن کنایه از جای دور دست است .

جینکای پادشاهان ، ئیره قهلا بو  
 دهرک و په نجهه ری سه ریاك ته لا بو .  
 لوتی نه یان کرد هیچ فکر و نه ندیش  
 بهره و باره گای پادشا چونه پینش  
 پینشیان نه گرتن نهسته قچی و فه زاش  
 ئیکلامیان کیشا و ، کشانه ده پاش  
 هه تا کو ئهو جار پادشای هه لاکو  
 له گه ل لوتی به کان کردی گو فتو گو :  
 که ئیکم هه به زلی پینکاره  
 عالمی خودای له چه نک پیزاره  
 به کی مازانه ، نیو چاوان سپی  
 هه مو سه سامن له هه به تی وی .  
 جا پادشا کوتی : ده بی شیر و که لی به ره نگاری به ک کهن و  
 پینکه وه به شه زیان دهن تا به لکو که له که ی ئیک بشکیننی و له به ینی  
 به ری .

سبجه پینکی زو کاله سه جهری  
 ده زازیننه وه مه یدان به ک سری  
 ئاو پزژین یان کرد ئهو بهر و ئهو بهر  
 ئه وه که ل و شیر هاتنه به رام بهر .

ئەلیاس و سیمان<sup>۱</sup> ، قوباد و ناسر  
 زورنایان لی دا یهك له یهك چاتر  
 هینایانه دور عیفریتیکى زل  
 کۆتیک<sup>۲</sup> له بی دا و کاریتیک له مل .  
 هەر شیر دەى نەززانە ، کەل دەى کرد سەمکۆل  
 کۆتى پساند و بەردى کرد بە خۆل  
 ئەو جار زوی کردە شیرى بی سامان :  
 نازانى کەلم ، کەلى کۆتانی<sup>۳</sup>  
 دەردىکت دەمى عالم بزانی .  
 شیر جووایى داوہ بە قار و بەقین :  
 ناگەزیمەوہ بی زەخم و برین .  
 بلێ بزانی شیتی جەنگەلى  
 چلۆنت تووایى بێنە زوی کەلى  
 کەلێکم ئازا ، کەلى کۆتانی

۱- سیمان (semân) : همان سامان است که القش تبدیل به یای مجهول (ممال) شده است .

۲- کوت (kot) : چوبی است که به پای کل بسته می شود تا آن را از حمله باز دارد . رك به فرهنگ كشت و كال ، تألیف معروف قره داغی مردوخى ، ج ۲ ، ص ۶۰ .

۳- کوتان (kotân) : ظاهراً از همان کلمه « کوت = kot » گرفته شده است و « کەلى کوتانى » یعنی کل قوی هیکل و زورمند .



بوره و به یارم به شان دهرهانی  
 چه ند کیو و شاخم به شاخ دژیوه  
 چه ند که نده لآنم به شاخ بزیهوه  
 چه ندیم به شه قۆن ههر زگه دژیوه  
 وا دیباره منت باش نه ناسیوه  
 ئهو شارم پاکی له بهر به زیوه  
 ئیو بانگی منت چۆن نه زانیوه ؟  
 شیر جووایی داوه که لئی نا حیساب  
 سینکت لهت ده کهم به تهوری قهساب  
 جگهرت ده دم له شیشی که باب  
 تا لۆتی بی خۆن بو مه زهی شه راب  
 وه ختا بو لئیدن ته پللی بازگهستی  
 شیر قیلله زان بو هاته ته نیشتی  
 خۆی هه لآویشته و کهوته سه ریشتی  
 کهل وه سیتی کرد بو قهوم و یشتی  
 بر اکان ، خزمان ، به شم بزاده  
 کهریم ئازا کهن عومرم ته واده  
 به قوربانته بيم پادشای عهدالته  
 تو به زوحمی خۆت بيمکه ده لالهت  
 بو خاتری خودای بيم ده به مؤلهت  
 خز مهت ده کهم تا زۆژی قیامهت

خزمه‌ت ده‌کهم تاكو بتوانم  
 به زایه نادم عومری جهوانم  
 من له بانى تۆ ده‌چم بۆ جه‌جى  
 ده‌ستورى شه‌رعیت بۆ دینم به‌جى .  
 تىنى زاخوژى شير ژوژت بزاوه  
 له دونیای ژوناك چرات كوژاوه  
 مالت ويران بو ، عومرت نه‌واوه  
 له وينجه خوواردن به‌شت بزاوه  
 كه‌ل كوتى به‌شير : ژوحمى به‌حالم  
 له برسان ده‌مرن مال و مندالم  
 شير كوتى به‌كه‌ل : زلى بينكاره  
 عالمى خودات له چه‌نگه‌ك بيزاره  
 نايه‌لم بژى ، چوژت ده‌به‌خشم  
 كه‌لى چه‌قه‌سرۆى بى كه‌شم و نه‌شم .  
 جا شير كه‌كه‌له‌كه‌ى تىك شكاندو له عه‌رزى دا .  
 مه‌بدان به‌خونى كه‌ل كراژه‌نگين  
 شا به‌لوتى كوت : هه‌زار ئافه‌رين  
 لوتى خه‌لات كرد ، نه‌نهامى دايه  
 چووه بۆ مالى باش ته‌ماشايه .  
 ئافه‌رين نه‌حمه‌د له‌كه‌ل كه‌مالت

خودا به ره کهت بدا به حالت .

ترجمه فارسی روایت امام سلطان شاه محمدی :

ای پادشاه کریم ، ای پادشاه کریم

به ناهت قسم رحمان و رحیم

پادشاه عدالت ، قائم و مقیم

برای گناهکاران غفور و رحیم

روزی به سیر و سیاحت روزنامه قدیم رفتم

با چشم خودم صورت کوهسار را دیدم

وقتیکه به صورت کهنسال نگریستم

سراسیمه و غرق خیال شدم

سوادم نبود به حکم کمال

سنه را خواندم هفت صد و سی سال

کل میدان ، پیر و نره شیر انسانی و مطالعات فرهنگی

چالاک و شجاع درنده و دلیر علوم انسانی

ای شیر با دلنوازی به من بگو

تو کجا و کل کجا که همبازی شده‌اید ؟

خداوند زور و هیبت در حال جنگ

اکنون روی سنگ چه می‌کنید

من با تو هستم ای پادشاه جانوران

همه خبرها و بحث‌ها را از تو می‌پرسم

پاسخم بده به راستی و یقین  
 تو کجا و کل کجا که همنشین شده‌اید؟  
 به حکم الله و فلک بلند  
 شیر به گفتگو آمد، گفتگو کرد  
 من شیری بودم در پطرزبورگ  
 از قزوین برایم لوتیان آمدند  
 با فن و نیرنگ دور مرا گرفتند  
 شصت حلقه کمند به گردنم انداختند  
 با رأی و تدبیر مرا اسیر کردند  
 به گردن ریسمان و زنجیر انداختند  
 مرا در ولایته‌ها و شهرها می‌گردانیدند  
 فصل به فصل، پاییز و بهار  
 سالی آمدم اول بهار بود  
 دنیا سبز پوش، همه جا گلزار بود  
 آنوقت من دیدم که این محل شهر بود  
 شهری بزرگ، تا چشم کار می‌کرد  
 حیاط و برج و تالار بود  
 جایگاه پادشاهان، اینجا قلعه بود  
 در و پنجره‌اش همه طلا بود.  
 لوتیان هیچ فکر و اندیشه نکردند

به سوی بارگاه پادشاه پیش رفتند  
 نسقچی<sup>۱</sup> و فراش جلو ایشان را نگرفتند  
 تعظیم کردند و عقب کشیدند  
 تا بالاخره پادشاه هلاکو  
 با لوتیان گفتگو کرد :  
 کلی دارم بزرگ بیکاره  
 عالم خدا از دستش بیزارند  
 کلی بزرگ است ، پیشانیش سفید است  
 از ترس او همه سرسام گرفته‌اند .

پس پادشاه گفت : باید شیر و کل را باهم رو به رو کنید و آنها  
 را باهم به جنگ بیندازید تا بلکه کسل را درهم بشکنند و آن را از  
 میان ببرد .

يك روز صبح ژودشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 میدان را يك سره آراسته می کنند  
 این ور و آن ور را آبیاشی کردند  
 کل و شیر را برابر هم آوردند .  
 الیاس و سامان ، قباد و ناصر  
 سورنا زدند یکی از دیگری بهتر

۱- نسقچی ( به فتح اول و دوم و سکون قاف ) : چوبدار و انتظام  
 کننده شهریان و لشکریان . فرهنگ آندراج ، ج ۷ ، ص ۴۳۲۹ .

عفريت بزرگي را بيرون آوردند  
 بندي برپا و چوبي به گردن .  
 شير نعره مي کشيد ، کل با سم زمين را مي کند  
 بند را پاره کرد و سنگ را خرد کرد  
 آنگاه به شير بي سامان رو کرد :  
 نمي داني کلام ، کل زورمند  
 بلایي بر سرت بياورم که دنيا بداند .  
 شير با خشم و کين به او جواب داد :  
 بدون زخم زدن بر نمي گردم .  
 بگو بدانم ديوانه جنگلي  
 چگونه جرأت کردی با کل رو به رو شوی  
 کلی هستم شجاع ، کل زورمند  
 زمين باير را با شانه در آوردم  
 چقدر کوهها را با شاخ دريده ام  
 چقدر گودالها را با شاخ بريده ام  
 چقدر شکمها را با شاخ پاره کرده ام  
 چنان پيدا است که مرا خوب نشناخته ای  
 همه اهل شهر مغلوب من شده اند  
 مگر آوازه مرا نشنیده ای ؟  
 شير جواب داد کل بد حساب

سینهات را با تبر قصاب پاره می‌کنم  
 جگر ت را به سیخ کباب می‌زنم  
 تا لوتیان آن را مزه شراب کنند  
 نزدیک بود طبل بازگشتن را بزنند  
 شیر مکار بود به پهلوی او نزدیک شد  
 خیز برداشت و روی پشت او پرید  
 کل برای قوم و خویشانش وصیت کرد  
 برادران ، خویشان ، بهره من تمام شده است  
 گردنم را آزاد کنید عمرم تمام است  
 قربانت گردم پادشاه عدالت  
 تو با رحم خودت با من رفتار کن  
 محض رضای خدا به من مهلت بده  
 تا روز قیامت ترا خدمت می‌کنم  
 تا بتوانم ترا خدمت می‌کنم  
 عمر جوانی را ضایع نمی‌کنم  
 من به جای تو به حج می‌روم  
 دستورات دینی را برایت به جا می‌آورم .  
 شیر به او نهیب زد که روزت به آخر رسیده است  
 در دنیای روشن چراغت خاموش شده است  
 خانهات ویران شد ، عمرت تمام است

از یونجه خوردن بی بهره‌ای  
 کل به شیر گفت : رحمی به حالم کن  
 بچه‌هایم از گرسنگی می‌میرند  
 شیر به کل گفت : بزرگ بیکاره  
 عالم خدا از چنگک تو بیزار است  
 نمی‌گذارم زنده بمانی ، چگونه ترا می‌بخشم  
 کل ستیزه‌گر ناهنجار .  
 پس شیر کل را درهم شکست و به زمین زد .  
 میدان با خون کل رنگین شد  
 شاه به لوتی گفت : هزار آفرین  
 لوتی را خلعت داد ، انعام بخشید  
 بعد از تماشا به خانه برگشت .  
 آفرین احمد به کمال و مطالعات فریبگی  
 خداوند به حالت برکت بدهد .



روایت مام احمد لطفی به قرار زیر است :

ئه حمهد هه لئا چوو ده لمه و گو گجه لی . عه کسى شیر و که لیک  
پیکه وه له رى کیشراوه . ئه و عه کسه له به رديه . ئه حمهد هه لئا سه وادی  
هه بو ، میرزا بو ، ده ستى کرد به کونى .

شارى هه لالا کۆيه ... ئه رى کۆنه شار بووه .

ولاته که جهنگه ل بو ، که لیکى لى ياغى بو ، زستان و هاوین و  
يايز و بههار به ره لالا بو ، قهت عه جايى وا هه ر نه بو .

شیر نکیان بو هینا ، کوتیان : شیر ئه گه ر نه ی شکینى ، ولات  
ناهیل . که لى وا عه جايى هه چ کهس چاوى پى نه که و توره .

شیره که یان هینا . دم ئاو بو ، که له که لى ده نوست ، ئه گه ر  
شیره که ی دی زاست بووه . خوى له به ريه ک کیشاوه ، کوتى :

من له گه ل تو مه پادشای جانه و ره مطالعات فرهنجی

له تو ده پرسم من باس و خه بهر

نهت زانیوه ئیره جینکای دلیران

به د به ختى فقیر ئه رى مال ویران

ئه تو بو هاتوى بو خاکی ئیران ؟

تیری نه به دی دلى هه نکاوتی

۱- ظاهراً «احمد حلوا» سواد نداشته و بیت خوان بسرای آنکه او را

مهم تر جلوه دهد ، باسواد معرفی کرده است . رك به مقدمه همین مقاله .

گلنیت لئی ناکه م ئه جهل هیناوتی  
 نهت زانیوه ئیره چینگای جووان و جووانمیره  
 گلنیت لئی ناکه م ئه جهل هیناوتیه ئیره  
 نازای به دهنت له همم جووانه  
 سه رتاپای تهنت به توتیا کهم  
 گلنیم لئی مه که ، لیم مه گره ئه رجو  
 قه دیمی زه مان بلین شیریک بو  
 ده جووانم بده پکه گو فتو گو  
 بو هاتیه ئیران ، کارت چیه ئه تو ؟  
 شیر زور به ئاقلی جووانی ده داوه :  
 ئه تو بی ئاقلی ، ئاقلت نه ماوه  
 ئه من شیریک بوم له په تری پوتی  
 له قه زونمی زا بوم هاتن لوتی  
 به مه کر و جادو ، به جادو به فهند  
 له هلیان کردم شیست ئالقه ی که مه ند  
 به مپهره بانی به خه رقه دۆزی  
 منیان هیناوه بو سه به ب زۆزی  
 کوتیان : که لیک هه به زلی بینکاره  
 عالمی خولای له دهست بینزاره  
 ئه لعان گلنیمی مه که ، خوت مه که به دفه ز

ئەمەن نەھاتوم بۆ نيزاع و شەز  
 ھەر کەل دەی نەززانە ، شیر دەپازاوە  
 نەئە ھەشت ، سەعاتیک ماندوی نەحەساوە  
 مەعرە کەئە پێگرت ، چرات کوزاوە  
 لە دنیای زوناك بەشت بزادە  
 خانزجەم ئەجەل ئەتۆی بۆ ئیرە ھینادە  
 شیر پێی کوت : حەوسەلەت بێ بێ ئاقلی عەوام  
 زلی پێکارە ، بێ ئاقلی نەفام  
 قەستەم بەرەئە کەم گەر بێ مەکانە  
 خەیاڵم نەبو ، دەلێن میوانە  
 کالانەئە چاوت دەکەمە تون خانە  
 مەل و داعبايان لێی پکەن ھیللانە  
 چەرمت بنێرم بۆ دەباغخانە  
 دەستت توند پکەم لە دەففەئە شائە  
 پاشوت توند دەکەم لە کەلەکانی  
 تالیت بستینم ئەزواح و جانی  
 ورگەکەت پکەمە کەولێ قەرەچی  
 زینخۆلەئە زگت بۆ چەرەمی کەوان دەبی  
 ئەگەر نام ناسی کەلێ کۆتانی  
 کاریکت پێ پکەم عالەم بزانی .

دو لوتی ده گهل بون ، یه کییان نیوی قوباد بو ، یه کییان نیوی

ناسر بو ، کوتیان :

سبه یینی زو زو به زمیک بگرین

له تیژی ههوا تهیران زاگرین .

با لیدهن زورنا قوباد و ناسر

زورنایان لئیدا یهک له یهک چاتر .

ههی که لی زه لام ، نه بله ی هیچ نه زان

دهردیکت ده می له ده وری زه مان

که بیگیز نه ده وه کو داستان .

نهو دنیای ویران هه ر ده چی به باد

ژوژ خلاس بو ، شهو به سهر داهات .

سبه یینی به ژوژ به عومری سوبحان

قادری قودرته ، زه حیم و زه حمان

خه لک ده هاتن بو سهیری نهوان .

هینایانه ده ر عیفریتینکی زل

کاریتیک له شاخ ، کوته یهک له مل .

هه ر شیر نه زانندی و کهل کردی سمکول

کاریتهی شکاند ، کوته ی کرد به پول<sup>۱</sup>

۱- بیت خوان «پول = pol» را «بلاو = bəlhāv» : (پراکنده، از هم

گسیخته) معنی می کرد درحالیکه برعکس «پول» به معنی گروه و دسته است ولی

در اینجا همان معنی را می دهد که بیت خوان گفته است .

عه‌رزى کرد به ئارد ، به‌ردى کرد به خوڤ .

ئه‌گه‌ر بت‌گه‌مى بو خووم ده‌زانم

به‌و شه‌رتهى پکه‌ويه به‌ر زه‌برى شاخام .

هه‌تا لیت قنک دم عه‌يش تا ده‌ماغ

که‌والت بنی‌رم بیکه‌نه به‌یداخ .

شیر خووى وێك هینا وه‌کو هه‌ژدیه‌ها

جار جار ده‌ی نه‌ژژاند ، جار جار ده‌گرى‌با

عیلاجى ناکه‌م که‌لى بئى زه‌زا .

هه‌ر له‌و نه‌نیشتى که‌وته ئه‌و نه‌نیشتى

خودایه‌ توفیقم بده‌ی په‌ژمه‌ سه‌ر پشتمى .

چومکه‌ پینى ما بو ئه‌و به‌خت و ئیقبال

ته‌کانى خووى دا وه‌ك ته‌یرى تیر بال

چو سه‌ر پشتمى که‌ل ، بو به‌گاله‌ گال .

ده‌ستى توند کرد بو له‌ ده‌فقه‌ی شانى

پاشوى بزوت له‌ که‌له‌کانى .

ئه‌و جار بیزوی مه‌ردى که‌ج حیساب

له‌ که‌ردنت ده‌دم به‌که‌یردى جه‌للاب

جه‌رگت ده‌برژینم به‌ سیخى که‌باب

له‌ دلت ده‌دم به‌یکان و قولاپ .

خو من وه‌ك تو نیم که‌لینک زور زانم

نەرم كېشىم كىرد دەمكوت مىوانم .  
 ورگت پىكەمە كەولى دۆم و قەدەچى  
 كىلكت سواران بىكەنە قەمچى .  
 شىتتى پەتیار ، بى ئاقلى دىوانە  
 كەلەت بىنیرم بۇ مەنجهلى خەمخانە .  
 كەل كوتى : مالم خرا بو ، مۆلەتى منىت نەدادە  
 بە خولای كارىكى خراپ بو ، خراپ قەوماوہ  
 لەو دىنای زوناك بەشم بزاوہ .  
 دەست و بردت كىرد ئەمن نەمزانى  
 ئەگەر بىنە خورار بۆت پىكەم مىوانى .  
 لىم ھەراسانن ئادەمى و وشتر  
 دەلین نىمە لە تۇ ھىچ كەس خۇن مژتر  
 بۆت بىنم خۇراك بە كەبى دلت  
 تاكو پىشكو زىجان و گولت  
 من بە كەبى خۇت تۇ زازى پىكەم  
 لە ئىرانى داچىسكات دىبارى كەم  
 وەك باب و برا چاوە دىریت كەم  
 جىبەكى خۇشە خاكە كەى ئىران  
 گولى زەنگاۋ زەنگە دەگەل كە ئىران  
 كە تىكەل دەبن بۇ بۇنى شىران

ئیسز احهت پکه تو لهو ولاته  
 له جینگای دیکه ئیسز احهت قاته .  
 به فریوم نابهی که لئی هیچ نهزان  
 عالم خه نی کهم به گوشتی چاوان !  
 گه ته کانی دا وه که مهردی مهردان  
 ته قه ی پشتی هات وه چناری جه نکه لئی مازندهران  
 که لاکئی که لئی جا که وته مهیدان  
 به چه نکالی شیر که وته دلتهیشان  
 عالم زه هله ی چو ، که وننه ئهل ئهمان  
 ئهو که له ی چوون گوشت شیر ی مال ویران !  
 به میهره بانئ شیر زاده ستاوه  
 عالمی شاری دل خوشی داوه :  
 بنئ ئاده می خاکو بو به سه رسانی و مطالعات فریبگی  
 بو وا بی ئاقلن مه بن دور به دور  
 ئه نکو ئاده مین ، ئهمن جانه ور .  
 به زنجیر و که مه ند که که یفو یینئ  
 مندالیک ده توانئ روح له من بستینئ .  
 ئه نکو ئاده مین ئهمن عه بدالم  
 بی تمه ددود و بی مال و حالم .  
 شوکرانه پکه ن له زاتی خودا

پادشای لهم به زول ، شای ئهرز و سهما  
 به لای گه وره تان له پیش ههال گیرا  
 گۆشته که ی پخۆن فه قیر و گه دا  
 زییا ئینکی زۆری له خه لکی ده دا  
 چه ندی ویران کرد په مبوخ و مهزرا  
 هه ر چه ند شانی وه بهر داران ده دا  
 له زه گ و زیشه هه موی ده ره ئینا .  
 زیشه شین پکه ن وه کو شه نگه بی  
 بدیرن ئاوی ، پکیلن زه وی  
 تۆوی داچینن ، هه وراز و نه وی  
 شو کرانه پکه ن بومه قاتلی وی .  
 ئیدی بۆی نه که ن هه یج چه یف و داخان  
 گۆشتی وه سه ره ئین ته ندوران داخه ن  
 ماله ی بمالن ، و تاغان زاخه ن  
 ئیسزاحه ت پکه ن ، مه که ن داخانه  
 من جیکام شاخ و چۆل و بیابانه .  
 جا شیره که ئه گه ر که له که ی به تالاند زۆیه وه بو شاخی . ئیدی  
 کهس چاوی پنی نه کهوت .



ترجمه فارسی روایت امام احمد لطفی :

احمد حلوا بسه دلمه<sup>۱</sup> و گوگجه‌لی<sup>۲</sup> رفت . عکس شیر و کلی با  
همدیگر در آنجا حجاری شده است. این عکس از سنگ است . احمد  
حلوا سواد داشت ، با سواد بود<sup>۳</sup> ، شروع به گفتن کرد .  
شهر هلاکو ... آنجا کهنه شهر بوده است .

آن ولایت جنگل بود ، کلی در آنجا یاغی شده بود ، زمستان  
و تابستان و پاییز و بهار آزاد بود ، بسیار عجیب بود .

شیری برایش آوردند ، گفتند : اگر شیر آنرا نشکنند ، ولایت  
را سالم باقی نمی‌گذارد . کل چنان عجیبی را کس ندیده است .  
شیر را آوردند . کنار آب بود ، کل آنجا می‌خوابید ، اگر شیر  
را دید برخاست ، خمیازه کشید ، گفت :

من با تو هستم ای پادشاه جانوران

بحث و خبر را از تو می‌پرسم

ندانسته‌ای اینجا جایگاه دلیران است

۱- دلمه ( dalma ) : واقع در شانزده کیلو متری جنوب خاوری  
میاندوآب . فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۴ ، ص ۲۱۷ .

۲- گوگجه‌لی ( göğjali ) : واقع در بیست و دو کیلومتری جنوب  
خاوری میانسودآب . رک به فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۴ ، ص ۴۷۰ ،  
گویجه علی .

۳- ظاهراً «احمد حلوا» سواد نداشته و بیت خوان برای آنکه او را  
مهم تر جلوه دهد ، با سواد معرفی کرده است . رک به مقدمه همین مقاله .

بدبخت فقیر ای خانه خراب  
 تو چرا به خاک ایران آمده‌ای ؟  
 تیر ناپدید دلت را زد  
 گلایه نمی‌کنم اجل ترا آورده است  
 ندانسته‌ای اینجا جایگاه جوان و جوانمردان است  
 گلایه نمی‌کنم اجل ترا به اینجا آورده است  
 اعضای بدنت را از هم جدا کنم  
 سر تا پای تنت را توتیا کنم  
 گلایه مکن ، بر من خرده مگیر  
 کاری می‌کنم که تا زمانهای دور و دراز از تو گفتگو کنند  
 مرا پاسخ بده گفتگو کن  
 چرا به ایران آمدی ، کارت چیست ؟  
 شیر با دانایی به او پاسخ می‌داد :  
 تو بی‌عقل هستی ، عقلت نمانده است  
 من شیری بودم در پطرزبورگ  
 از فزین برایم لوتیان آمدند  
 با مکر و جادو با جادو و فن  
 شصت حلقه کمند به گردنم انداختند  
 با مهر بانی و خرقة دوزی  
 مرا برای کسب روزی آورده‌اند

گفتند: کلی هست بزرگ بیکاره  
 عالم خدا از دستش بیزارند  
 الان گلایه مکن، خودت را بد مکن  
 من برای نزاع و جنگ نیامده‌ام  
 کل نعره می‌کشید، شیر لابه می‌کرد  
 نگذاشت يك ساعت استراحت کند  
 با او ستیزه جویی آغاز کرد، چراغت خاموش شد  
 در دنیای روشن بی‌بهره شده‌ای  
 خاطر جمع باش که اجل ترا به اینجا آورده است  
 شیر به او گفت: حوصله داشته باش بی‌عقل عوام  
 بزرگ بیکاره، بی‌عقل نفهم  
 قسم به آنکه بی‌مکان است  
 خیال جنگ نداشتی، می‌گویند مهمان است  
 گودال چشمت را گلخن می‌کنم  
 مرغان در آنجا لانه درست کنند  
 چرمت را به دباغ خانه بفرستم  
 با دستم دفته شانهات را تند بگیرم  
 یاها را به پهلویت فرو برم  
 تا روح و جانف را بگیرم

شکمت را سفره قره‌چی‌ها بکنم  
 روده شکمت برای چرم کمان شایسته است  
 اگر مرا نمی‌شناسی ای کل تنومند  
 کاری با تو بکنم که دنیا باخبر شود.  
 دو لوتی با او بودند ، نام یکی قباد بود و نام دیگری ناصر بود،  
 گفتند :

فردا صبح زود بزهی برپا کنیم  
 در اوج هوا پرندگان را نگاه داریم .  
 سورنا بزند قباد و ناصر  
 سورنا زدند یکی بهتر از دیگری .  
 ای کل گنده ، ابله نادان  
 دردی در زمانه به تو نشان بدهم  
 که آن را مانند داستان بازگو کنند .  
 این دنیای ویران بر باد می‌رود  
 روز تمام شد ، شب فرا رسید .  
 صبح روز بعد به امر سبحان  
 قادر قدرت ، رحیم و رحمان  
 خلق برای تماشای آنان می‌آمدند .

۱- قره‌چی (qaraci) : رك به كتاب «كولى و زندگى او» از يحيى

ذكاء ، تهران ، خرداد ۱۳۳۷ ، ص ۲۵ .

عفریت گنده‌بی را بیرون آوردند

چوبی روی شاخهایش بود و بندی به گردن داشت .

شیر نعره زد ، کل با سم خاکها را کند

چوب را شکست ، بند را یاره یاره کرد

زمین را به آرد و سنگ را به خاک بدل نمود .

اگر به تو برسم خودم می دانم

بدان شرط با شاخهایم رو به رو شوی .

تا عیش و حال ترا برهم بزنم

چرمت را بفرستم که از آن بیرق بسازند .

شیر به هم بر آمد مانند اژدها

گاهی نعره می زد ، گاهی می گریست

کل زورمند را چاره نمی کنم .

از این پهلو بدان پهلو غلطید

خدایا به من توفیق بدهی روی پشتش بپریم .

چون بخت و اقبال با او مانده بود

خود را مانند پرندۀ تیز بال تکان داد

روی پشتش پرید ، غوغا برپا شد .

دست را روی دوقه سینه اش تند کرده بود

پاها را در پهلوهایش فرو برد .

مرد کج حساب این بار اگر حرکت کنی

با کارد جلاد به گردنت می‌زنم  
 جگرت را با سیخ کباب بریان می‌کنم  
 پیکان و قلاب به دلت می‌زنم .  
 من مانند تو نیستم بسیار دانایم  
 نرمش نشان دادم چون مهمان بودم .  
 شکمت را سفرهٔ دم<sup>۱</sup> و قره‌چی بکنم  
 از دمت سواران تازیانه درست کنند .  
 دیوانهٔ پتیاره ، بی‌عقل دیوانه  
 کله‌ات را برای دیک خمخانه بفرستم .  
 کل گفت : خانه‌ام ویران شد ، به من مهلت ندادی  
 به خدا کار بدی روی داده ، بد پیشامدی است  
 در دنیای روشن بی‌بهره شده‌ام .  
 تیز دستی کردی من ندانستم *تالعات فریبگی*  
 اگر پایین بیایی مهمانت کنم .  
 آدمی و شتر از من هراسان‌اند  
 می‌گویند کسی از تو خون‌خوارتر نیست  
 به میل دلت برایت خوراک بیاورم  
 تا ریحان و گلت شکفته گردد

۱- دم (dom) : نام قبیله‌یی است دوره گرد و چادر نشین . رك به منظومه

کردی شیخ فرخ و خاتون استی ، ص ۱۷۶ .

من مطابق میلِت ترا راضی کنم  
 در ایران جایگاه ترا مشخص کنم  
 مانند پدر و برادر از تو حمایت کنم  
 خاک ایران جایی خوش است  
 گل رنگارنگ با گل‌های که نیره<sup>۱</sup>  
 بوی آنها برای استشمام شیران به هم می‌آمیزد  
 تو در این ولایت استراحت بکن  
 در جاهای دیگر استراحت نیست .  
 کل نادان فریب نمی‌دهی  
 دنیا را با گوشت چشمانت غنی کنم !  
 اگر مانند مرد مردان تکانش داد  
 تراق از پشتش بلند شد مانند چنار جنگل مازندران  
 لاشهٔ کل به میدان افتاد  
 با چنگال شیر به حال مرگ افتاد  
 عالم زهره ترک شد ، الامان گفتند  
 این کل را چگونه کشت شیر خانه خراب !  
 شیر با مهربانی ایستاد  
 مردم شهر را دلخوشی داد :  
 ای مردم خاکسار بودید  
 چرا این چنین بی‌عقل هستید ، در به در نشوید  
 شما آدمیزاد هستید ، من جانورم .  
 اگر بخواهید با زنجیر و کمند

۱- که نیره (kanerā) : گیاهی است شبیه به بونجه با گل‌های زرد رنگ.

بچه‌یی می‌تواند از من روح بستاند .  
 شما آدمیزاد هستید من عاجزم  
 بی‌سامان و بی‌خانه و زندگی هستم .  
 شکر خداوند را به جای آورید  
 پادشاه لم یزل شاه ارض و آسمان  
 بلای بزرگ از پیش شما برداشته شد  
 فقیران و گدایان گوشتش را بخورند  
 زیان فراوانی به مردم می‌رسانید  
 چقدر پنبه و مزرعه را ویران کرد  
 هرگاه شانه را به درختان می‌زد  
 همه را از رگ و ریشه درآورد .  
 نهال بکارید مانند بید زیبا  
 آبیاری کنید ، زمین شخم بزنید  
 بذر بکارید در فراز و نشیب  
 شکرگزاری بکنید که قاتل او شدم .  
 برایش تأسف و تأثر نداشته باشید  
 گوشتش را به یزید ، تنورها را روشن کنید  
 خانه را بروید ، اطاقها را فرش کنید  
 استراحت بکنید ، حسرت نخورید  
 جایگاه من کوه و بیابان است .  
 وقتیکه شیر کل را از پای درآورد به کوه بازگشت . دیگر کس

او را ندید .